

پژوهشی بر سکه‌هایی شاخص از نصر بن احمد سامانی (ضرب‌شده به سال ۳۰۱ق در سمرقند)، با خوانشی نو از تاریخ سیاسی آن دوره

ابراهیم رایگانی

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه نیشابور

محمدامین سعادت‌مهر*

دانشجوی کارشناسی‌ارشد گروه باستان‌شناسی دانشگاه نیشابور

(از ص ۷۳ تا ۹۲)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۵/۷؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۲/۱۵

علمی-پژوهشی

چکیده

سال ۳۰۱ق را باید سال پرمخاطره‌ای برای سامانیان دانست؛ زیرا پس از کشته‌شدن احمد بن اسماعیل (۲۹۵-۳۰۱ق)، هم‌زمان اسحاق بن احمد (۳۰۱ق)، بزرگ خاندان سامانی و نصر بن احمد (۳۰۱-۳۳۱ق)، فرزند خردسال امیراحمد، به ادعای امارت برخاستند که درنهایت به نزاع و پیروزی نصر خردسال انجامید. از آنجایی که مطالب کتب تاریخی در این باره پراکنده و متفاوت است، علم سکه‌شناسی می‌تواند اطلاعات ارزشمندی را در اختیار پژوهشگران قرار دهد؛ پس پایه و مایه اصلی این مقاله را داده‌های سکه‌شناختی، به‌ویژه دو سکه شاخص از امیرنصر تشکیل می‌دهد که به تاریخ ۳۰۱ق در شهر سمرقند ضرب شده‌اند. این مقاله بر آن است تا علاوه بر معرفی این سکه‌های شاخص، به بازسازی و تعیین علل برخی از حوادث با همراهی داده‌های سکه‌شناختی در کنار متون تاریخی بپردازد؛ در نتیجه مجهولات مهمی نظیر هدف از ضرب این مسکوکات، ضارب سکه‌ها و نگاه دستگاه خلافت عباسی را به مدعیان روشن، و معلوم می‌کند که هدف از ضرب این سکه‌ها نشان‌دادن تثبیت قدرت نصر بر قلمرو سامانیان، به‌ویژه سمرقند بوده است؛ به‌احتمال، این مسکوکات را فاتح سمرقند، حمویه بن علی یا کارگزار تازه سمرقند، عمر بن نصر بن محمد بن اسماعیل (یا پسری از عمرو بن نصر بن احمد) ضرب کرده است و آخر اینکه خلیفه در ابتدا اسحاق را بر نصر ارجح دانسته و حکومت وی را تأیید کرده است.

واژه‌های کلیدی: سکه‌شناسی، سامانیان، سمرقند، نصر بن احمد، اسحاق بن احمد.

۱. مقدمه

چندی پیش که از سر کنجکاوی به بررسی کتابچهٔ حراجی مرتون و ادن (Morton & Eden) مشغول بودیم، سکه‌ای ناآشنا از نصر بن احمد سامانی نظرمان را به خود جلب کرد. در دنیای سکه‌شناسی، سکه‌ها از نظر کمیت در هفت رده طبقه‌بندی می‌شوند: سکه‌های فراوان (A)، سکه‌های رایج (C)، سکه‌های نسبتاً کمیاب (S)، سکه‌های کمیاب (R)، سکه‌های خیلی کمیاب (RR)، سکه‌های نایاب (RRR)، و سکه‌های منحصر به فرد (RRRR) (<http://db.stevealbum.com/php/rarity.php>)؛ کتابچهٔ حراجی نیز این سکه را از نظر کمی در طبقهٔ سکه‌های نایاب قرار داده و آن را معرفی‌نشده (Unpublished) قلمداد می‌کرد؛ «دیناری از شهر سمرقند، ضرب شده به سال ۳۰۱ ق». (Morton & Eden, 22 April 2013: L.129).

به دنبال آشنایی با این سکه، در منابع سکه‌شناسی جست‌وجو کردیم تا از عدم معرفی آن اطمینان یابیم. کامل‌ترین کتاب دربارهٔ سکه‌های طلای اسلامی، کتاب سکه‌های طلای عربی (Arabic Gold Coins) است که می‌توان گفت به تمامی دینارهای جهان اسلام اشاره کرده است، اما در جدول سکه‌های امیرنصر (دوم) در این کتاب، جای خالی این سکه به چشم می‌خورد (Bernardi, 2010: 1/L.269Qe). با جست‌وجوی بیشتر در کتاب فهرست سکه‌های اسلامی (Checklist of Islamic Coins) اشاره‌ای کوتاه بدان سکه را یافتیم که خبر از نایابی آن می‌داد (Album, 2011: 153). با مراجعه به سایر منابع، دره‌می نیز از آن‌گونه یافتیم (علاءالدینی، ۱۳۹۴: ۱۷۷)؛ پس این امر سبب شد پژوهش بیشتری دربارهٔ این سکه‌ها با رویکرد سکه‌شناختی همراه با مطالعاتی دربارهٔ ساختار و مناسبات سیاسی آن دوره آغاز کنیم.

پس از کشته‌شدن احمد بن اسماعیل در جمادی‌الآخر ۳۰۱ ق، هرج و مرج گسترده‌ای قلمرو سامانیان را فراگرفت؛ جبهه‌ای دوقطبی بر سر دستیابی به امارت تشکیل شد که عبارت بود از: قطب بخارا برای نشاندن فرزند هشت‌سالهٔ احمد، یعنی نصر؛ و دیگری قطب سمرقند برای نشاندن بزرگ خاندان سامانی، برادر امیر اسماعیل (۲۷۹-۲۹۵ ق)، اسحاق بن احمد که در نهایت، این نزاع با پیروزی قطب بخارا بر سمرقند، به سود امیر نو (نصر) پایان یافت.

از آنجایی که کتاب‌های تاریخی در این باره اطلاعات پراکنده و متفاوتی، به‌ویژه دربارهٔ زمان این رخداد ارائه می‌دهند، سکه‌هایی (طلا و نقره)، از آن امیرنصر در اوج هرج و مرج و در قلمرو قطب مخالف، یعنی سمرقند، می‌تواند به‌عنوان سندی ارزشمند در کنار سایر

مکتوبات و مسکوکات دیگر قرارگیرد و برخی از نکات تاریک تاریخ این دوره را روشن سازد.

مسئله کانونی این پژوهش علاوه بر معرفی این سکه‌های شاخص، بر بازسازی و تعیین علل برخی از حوادث این بازه زمانی قرارگرفته است. متأسفانه تاکنون تحقیق جامعی درباره سکه‌های سامانی و زیرمجموعه‌های آن انجام نشده است که بر اهمیت این موضوع می‌افزاید.

۲. کلیاتی درباره سکه‌های ۳۰۱ق سمرقند

سکه‌ها در دوره سامانی به‌طور غالب و مانند سایر حکومت‌های هم‌دوره و پیشین، از طلا (دینار)، نقره (درهم) و مس (فلس) ضرب می‌شد. اوزان دینارهای طلا در دوره سامانی، مانند دوره‌های گذشته، یعنی پس از دوران اصلاحات عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶ق)، با دانه‌های گندم (عشیر/گرین) که هرکدام وزنی معادل ۰/۰۶۴ گرم دارد، سنجیده می‌شد؛ بدین‌گونه که هر دینار طلا با ۶۶ دانه گندم برابر می‌بود و وزنی معادل ۴/۲۳ گرم داشت (هینتس، ۱۳۶۸: ۲). دینار مورد مطالعه با اندکی اختلاف با معیار روزگار خود، وزنی معادل ۴/۲۴ گرم دارد.

اوزان درهم‌های نقره با دینارهای طلا سنجیده می‌شد که به‌نسبت، ده درهم با هفت دینار از نظر وزنی با تراز قانونی برابری می‌کرد؛ به‌طوری‌که وزن هر درهم به ۲/۹۷ گرم می‌رسید؛ البته، در اغلب موارد با وجود رسمی بودن نسبت ده به هفت، نسبت دو به سه رایج بود که بدین ترتیب، وزن درهم را به ۲/۸۲ گرم می‌رسانده که این کاهش وزن به سبب کسب سود بیشتر بوده است (همان). درهم مورد مطالعه نیز با اندک اختلافی با معیار روزگار خود، وزنی معادل ۲/۸۰ گرم دارد.

طرح سکه‌ها در دوره سامانی نیز مانند سایر سکه‌های حکومت‌های معاصر خود، با اندکی اختلاف، تقلیدی از طرح سکه‌های خلافت عباسی است. در اوایل دوره عباسی، طرح سکه‌ها بسیار متفاوت و منطقه‌ای بود، اما در سال ۲۰۰ق، طرح جدیدی برای سکه‌ها در نظر گرفته شد و از آن پس، تمامی سکه‌ها با طرحی یکسان و مشابه به‌ضرب رسیدند (Shams Eshragh, 2010: 204). سکه مورد مطالعه نیز از نظر طرح، همانند سایر سکه‌های هم‌دوره خود است.



تصویر ۱: دینار، نصر بن احمد، سمرقند، ۳۰۱ ق (Morton & Eden, 22 April 2013: L.129).



تصویر ۲: درهم، نصر بن احمد، سمرقند، ۳۰۱ ق (علاء‌الدینی، ۱۳۹۴: ۱۷۷).

و اما نگاشته‌های طرح این سکه‌ها:

روی سکه: لله/محمد/رسول الله/المقتدر بالله (نام خلیفه وقت)/نصر بن احمد (نام امیر محلی).
حاشیه: محمد رسول الله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
(توبه: ۳۳).

پشت سکه: لا اله الا الله وحده/ لا شریک له.

حاشیه داخلی: بسم الله ضرب هذا الدینار/ الدرهم (مبلغ اسمی) بسمرقند (ضراب‌خانه) سنة
احدی و ثلثمائة (تاریخ).

حاشیه خارجی: لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله (روم: ۴-۵).

۳. جایگاه سمرقند در شکل‌گیری امارت سامانی

با پیروزی سپاهیان طاهر ذوالیمینین (۲۰۵-۲۰۷ ق) و استیلاء بر بغداد (۱۹۸ ق)، خلیفه، امین (۱۹۳-۱۹۸ ق) نیز کشته شد و مأمون (۱۹۸-۲۱۸ ق) با کمک اولیه و اساسی خاندان‌های ایرانی و به‌ویژه خراسانی، بر منصب خلافت تکیه زد؛ بنابراین، مأمون نیز برخی از خاندان‌های

صاحب قدرت و نفوذ را به پاس خدمات و حمایت‌های فراوان تکریم کرد (هروی، ۱۳۸۰: ۱۳۰-۱۳۱) که از جمله این خاندان‌ها باید از آل سامان، فرزندان اسد بن سامان یاد کرد. مأمون مادامی که در خراسان اقامت داشت (تا ۲۰۳ق)، به دلجویی از آل سامان پرداخت؛ بنابراین، چون عزم بغداد کرد، غسان بن عباد (۲۰۲-۲۰۵ق) را به حکومت خراسان منصوب ساخت و به او تأکید کرد که اولاد اسد بن سامان را به مناصب ارجمند سرافراز سازد (۲۰۲-۲۰۵ق در خراسان، ۲۱۳-۲۱۷ق در سند (زامباور، ۱۴۰۰: ۷۸ و ۴۱۶)؛ پس غسان به سال ۲۰۴ق، هریک از فرزندان اسد را به ناحیه‌ای از خراسان و ماوراءالنهر فرستاد (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲۱۲؛ النرشخی، ۱۳۱۷: ۹۰ و گردیزی، ۱۳۱۵: ۱۴)^۱.

سمرقند را داد مأمون به نوح	چو احمد ز فرغانه بودی فتوح
به شناس یحیی بدی با سپاه	چو الیاس شد مهتر اندر هراه
(مستوفی قزوینی، ۱۳۸۷: ۴۷/۴)	

باتوجه به منابع تاریخی، سمرقند به نوح بن اسد سامانی (۹۱۱، ۲۰۳-۲۲۷ق) واگذار شد، اما بنا بر گواهی مسکوکات، قدیمی‌ترین سکه‌هایی که از نوح به دست آمده، به ترتیب فلسی از خوارزم به تاریخ ۲۰۳، سمرقند ۲۰۵، خجند ۲۰۸، و بنکث ۲۱۴-۲۱۶ق بوده است (Album, 2011: 152)؛ البته، سکه‌ای نیز از ضراب‌خانه اسروشنه به تاریخ ۱۹۱ق با نام علی و نوح نیز دیده شده که می‌تواند از آن امیرنوح باشد (قوچانی، ۱۳۸۳: ۴۲)؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که نوح ابتدا به امارت خوارزم گمارده شده و سپس با عزل لیث بن سعد (؟-۲۰۵ق) به سمرقند فرستاده شده است (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۹۶). علاوه بر این شاهد مثال، دیگر فلسی است که با نام غسان و لیث به سال ۲۰۵ق در شهر نوکث ضرب شده است (رضایی‌باغبیدی، ۱۳۹۳: ۲۰۶).

بدین ترتیب، نخستین فرد از خاندان سامانی که موقعیت ممتاز سیاسی- نظامی در منطقه ماوراءالنهر و شهر سمرقند کسب کرد، نوح بود. با آغاز زمامداری امارت طاهری (۲۰۵ق) طاهر، نوح و سایر برادرانش را در مناصب گذشته ابقاء کرد. این حمایت از سوی دیگر امرای طاهری نیز تداوم یافت؛ به نحوی که فرزندان طاهر نیز فرزندان اسد را بر ماوراءالنهر همچنان ولایت بخشیده، از آنان حمایت کردند. نوح همچنان بر حکومت سمرقند بود، تا به سال ۲۲۷ق درگذشت و پس از مدتی عبدالله بن طاهر طاهری (۲۱۳-۲۳۰ق) قلمرو او را به برادرانش یحیی (۲۰۴-۲۴۱ق) و احمد (۲۰۴-۲۵۰ق) واگذار کرد (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲۱۲؛ النرشخی، ۱۳۱۷: ۹۰-۹۱ و گردیزی، ۱۳۱۵: ۱۵)^۲.

یحیی بن اسد که حکومت ولایات اسروشنه و چاچ را یافته بود، تصویر چندان روشنی در تاریخ به‌جای‌نهاده است؛ در این‌بین، سمعانی به زمان درگذشت او به سال ۲۴۱ ق، مقارن با امارت طاهر بن عبدالله (۲۳۰-۲۴۸ ق) بر خراسان اشاره می‌کند (۱۴۰۸: ۲۰۱/۳). سرانجام، احمد بن اسد سامانی بیشتر از برادران خود روزگار گذراند، امارت برادران را نیز بر قلمرو خویش افزود و برای نخستین‌بار در تاریخ اسلامی منطقهٔ ماوراءالنهر، حکومتی واحد تحت امارت یک امیر و زمامدار ایجاد کرد. بنا بر شواهد مسکوکات، احمد در سمرقند، بین سال‌های ۲۴۴-۲۴۵ ق، به ضرب سکه اقدام کرده است؛ سکه‌هایی که نام پسرش، نصر (۲۵۰-۲۷۹ ق) نیز بر آنها دیده می‌شود (Album, 2011: 153)؛ بدین‌گونه می‌توان نتیجه گرفت که امیراحمد امارت سمرقند را به نیابت از خویش به پسرش نصر داده است. در تواریخ نیز این مدعا تأیید شده است و این امر را به صلاح‌دید، امیر طاهری (طاهر دوم) دانسته‌اند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۱۴/۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۴/۲ و مجدی‌الحسنی، ۱۳۴۲: ۲۱۴). در نهایت نصر پس از درگذشت پدر، با اجازهٔ محمد بن طاهر طاهری (۲۴۸-۲۵۹ ق) بر قلمرو او استیلاء یافت، سمرقند را به مرکزیت حکومت خود درآورد و در این شهر تا پایان روزگار طاهریان (۲۵۹ ق) به حاکمیت خود ادامه داد و پس از انقراض آن دودمان، با امارت یافتن بی‌واسطه از جانب خلیفه المعتمد علی‌الله (۲۵۶-۲۷۹ ق) به سال ۲۶۱ ق، بر دامنهٔ نفوذ و اقتدار او در منطقهٔ ماوراءالنهر افزوده شد (طبری، ۱۳۶۹: ۶۴۴۶/۱۵؛ اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲۰۹ و ۲۱۲ و النرشخی، ۱۳۱۷: ۹۱ و ۹۴).^۳

۴. بخارا پایگاهی تازه برای سامانیان

با سقوط طاهریان، بسیاری از نواحی خراسان و ماوراءالنهر دچار هرج و مرج و تنش‌های فراوان شد که فقدان حاکمیت مرکزی از یک‌سو و مجادلات سیاسی - نظامی گسترده در بلاد شرقی خلافت اسلامی از سوی دیگر، این شرایط را به‌وجودآورد (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲۰۹). یکی از سرزمین‌هایی که از حکومتی استوار بی‌بهره ماند، بخارا بود (النرشخی، ۱۳۱۷: ۹۲-۹۳). حسین بن طاهر طائی در اوایل سال ۲۶۰ ق، از خوارزم عزم بخارا کرد و پس از پنج روز که از رسیدنش به دروازه‌های بخارا گذشته بود، بر آنجا تسلط کامل یافت. سپاهیان وی از هیچ جنایتی در شهر خودداری نکردند؛ بسیاری را کشتند و بخش‌های مهم این شهر را به‌آتش کشیدند. طائی مردم را با وعدهٔ بخشش فریب داد، اما پس از پراکندگی آنها، نقض عهد کرد و جماعت فراوانی را کشت. مردم خشمگین بخارا شورشی عظیم برپا کردند و چند روزی را در جنگ گذراندند (همان: ۹۱-۹۲).

سرانجام طائی در کوشک خود به دام افتاد و محبوس شد، ناگزیر شبانه از آنجا گریخت و حتی نتوانست پولی را که از مردم گرد آورده بود، با خود ببرد. پس از فرار وی، فتنه‌ها همچنان دوام یافت (همان: ۹۲). درنهایت، بزرگان بخارا بر ابوعبدالله فقیه، فرزند ابوحفص مشهور گرد آمدند و به پیروی از رأی او، از امیرنصر یاری طلبیدند. نصر نیز برادر خود، اسماعیل را بدین‌منظور به بخارا فرستاد (همان: ۹۳ و ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۴۳۴۰/۱۰). اسماعیل چون به کریمینه رسید، بزرگان شهر به پیشواز او آمدند و قرار بر آن کردند که وی به عهده امارت بخارا درآید. در همین زمان شخصی به نام حسین بن محمد خوارجی بر بخارا استیلا یافت و مدعی حکومت بر آن شد. درنهایت، اسماعیل با وساطت ابوعبدالله فقیه، پیمانی با خوارجی منعقد کرد و قرار بر این شد که او امیر بخارا و حسین جانشین وی باشد. سرانجام بخاریان در اولین روز آدینه رمضان ۲۶۰ق، خطبه به نام امیرنصر خواندند و نام امیر صفاری، یعقوب بن لیث (۲۴۷-۲۶۵ق) را از خطبه بینداختند. اسماعیل نیز چون بر شهر کاملاً چیره شد، بی‌درنگ عهد خود را نقض و خوارجی را دستگیر و زندانی کرد. به‌این‌ترتیب، اسماعیل زمامدار بخارا شد و امارت این سرزمین را برای خاندان سامانی به‌ارمغان آورد (النرشخی، ۱۳۱۷: ۹۳-۹۴).

برخی دیگر از منابع این رخداد را به‌گونه‌ای دیگر روایت کرده‌اند؛ چون یعقوب لیث بر خراسان دست یافت و حکومت طاهریان را منقرض کرد، المعتمدعلی‌الله، خلیفه وقت بغداد، منشور امارت ماوراءالنهر را به نام نصر صادر نمود؛ و چون وی منشور خلیفه یافت، سپاه خود را به کنار جیحون برد تا از عبور یعقوب جلوگیری کند. لشکریان نصر، سردار صفاری را کشتند و باقی لشکر به بخارا درآمدند؛ لذا امیر بخارا از جان خود ترسید، شهر را رها کرد و گریخت. مردم بخارا چند تن را یکی پس از دیگری بر خود امیر کردند و عزل نمودند، تا آن‌گاه که نصر، برادر خود اسماعیل را به بخارا گسیل داشت (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۴۳۳۹/۱۰-۴۳۴۰ و ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۱/۳).

۵. تقابل سمرقند و بخارا

پس از چندی که از تسلط کامل اسماعیل بر بخارا گذشت، وی بدون اجازه برادر (نصر) به سمرقند بازگشت و برادر دیگر، یحیی را به امارت بخارا گذاشت. این حرکت او موجب ناخشنودی نصر شد؛ باوجوداین، از روی بی‌میلی، صاحب شرطگی سمرقند را به وی واگذار کرد. اسماعیل سیزده ماه بر این سمت باقی بود، تا امیرنصر دوباره تصمیم گرفت او را به بخارا بفرستد (النرشخی، ۱۳۱۷: ۹۴-۹۵).

اسماعیل چون به شهر بخارا وارد شد، مردم آن شهر با آغوش باز از وی استقبال کردند. موقعیت وی در آن هنگام دشوار بود و بخارا در شرایط خوبی به سر نمی‌برد؛ لذا ابتدا، یورش راهزنان به آن شهر را با حمایت بزرگان بخارا دفع کرد؛ و سپس هجوم دوباره حسین بن طاهر طائی با سپاهی بیش از دوهزار مرد جنگی را شکست داد (همان: ۹۵-۹۶) و بدین ترتیب، اوضاع را آرام کرد.

در همین ایام اسماعیل می‌بایست سالانه پانصد هزار درهم از درآمدهای بخارا را به سمرقند ارسال می‌کرد، اما به سبب هزینه‌های دفع راهزنان و یورش طائی، آن مال خرج شد و نتوانست دین خود را به برادر بپردازد (همان: ۹۷)؛ از سوی دیگر اسماعیل، مکاتباتی با رافع بن هرثمه (۲۶۸-۲۷۹ق) که نایب حکومت خراسان بود، صورت داد (زامبور، ۱۴۰۰: ۷۸) و خواستار حکومت خوارزم شد که مورد موافقت نیز قرار گرفت؛ برخی مغرضان نیز روی به بدگویی بین دو برادر آوردند و به گوش نصر رسانیدند که اسماعیل به مدد رافع، تو را از ماوراءالنهر بیرون خواهند راند (ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۴۳۴۰/۱۰؛ منهج‌سراج جوزجانی، ۱۳۴۲: ۲۰۴/۱ و مستوفی قزوینی، ۱۳۳۹: ۳۷۷).^۴

در نهایت، امیر نصر که از عدم تعهد مالی بخارا از برادرش ناخرسند بود، با امارت‌یابی او بر خوارزم به حکم امیر رافع و خبرچینی بدخواهان، دیگر تاب نیاورد و لشکری برای مقابله با وی گرد آورد؛ زیرا امارت یافتن بر خوارزم به حکم رافع، یعنی پذیرفتن امارت امیر خراسان و بیرون رفتن از تابعیت نصر، امیر ماوراءالنهر؛ بدین ترتیب، شرایط گریزناپذیری از جنگ میان دو برادر در سال ۲۷۲ق به وجود آمد. اسماعیل بلافاصله پس از دریافت خبر حرکت سپاه سمرقند به جانب بخارا، آنجا را ترک کرد و به ناحیه فرپ رفت و از رافع تقاضای یاری کرد (النرشخی، ۱۳۱۷: ۹۸؛ ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۴۳۴۰/۱۰؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۱/۳؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۱۴/۶ و خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۴/۲)؛ نصر که بر بخارا تسلط یافته بود، با شنیدن خبر پیوستن سپاه رافع به لشکریان اسماعیل، ترسید و از سمرقند سپاهی بیشتر طلبید (النرشخی، ۱۳۱۷: ۹۸)؛ لذا با سلطه نصر بر بخارا و تدارک سپاهی بزرگ در منطقه از یک‌سو، و پیوستن سپاه رافع به لشکر اسماعیل از دیگر سو، زمینه پیکاری بزرگ فراهم شده بود؛ لیکن همان‌گونه که نصر از همراهی رافع با اسماعیل ترسیده بود، رافع نیز از پیامدهای بعدی این منازعه نگران شد؛ این نگرانی را حمویه بن علی، سردار صاحب تدبیر سامانی و از مقربان خاص اسماعیل، دامن زده بود. سخنان حمویه برای رافع مؤثر افتاد و اسباب صلح را فراهم کرد. با پایان این رویارویی به سال ۲۷۳ق، رافع به

خراسان، نصر به سمرقند و اسماعیل به بخارا بازگشتند. (همان: ۹۸-۹۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۴۳۴۰/۱۰؛ منهج سراج جوزجانی، ۱۳۴۲: ۲۰۴-۲۰۵؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۱/۳؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۱۴/۶ و خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۴/۲).

این ناخشنودی به سان آتش زیر خاکستر کماکان ادامه یافت، تا در سال ۲۷۵ق، شعله ور شد و دامن دو برادر را گرفت. نصر پس از چندی خراج بخارا را مطالبه کرد، اما اسماعیل از پرداخت آن سر باز زد و نصر به رافع که ضامن خراج بخارا شده بود، نامه ای فرستاد، رافع نیز به اسماعیل پیغام داد و تقاضای نصر را به وی گوشزد کرد، اما مؤثر واقع نشد؛ در نتیجه نصر چاره ای جز لشکر کشیدن به بخارا نیافت (النرشخی، ۱۳۱۷: ۹۹-۱۰۰؛ ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۴۳۴۰/۱۰؛ منهج سراج جوزجانی، ۱۳۴۲: ۲۰۴-۲۰۵؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۱/۳؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۱۴/۶ و خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۴/۲).

در نهایت، جنگی بزرگ در گرفت و اسماعیل پیروز شد. پس از فتح، نصر را به نزد اسماعیل آوردند؛ اسماعیل از این پیشامد عذر خواست و او را با اکرام و احترام به سمرقند بازگردانید و خود به بخارا بازگشت، به نام برادر خطبه خواند و امارت کرد (النرشخی، ۱۳۱۷: ۱۰۰-۱۰۱؛ گردیزی، ۱۳۱۵: ۱۴ و ابن فندق، ۱۳۱۷: ۶۸)؛^۵ بدین ترتیب، نصر اسماعیل را به ولایتعهدی برگزید و سایر برادران و فرزندان را تحت فرمان او در آورد (ابن فندق، ۱۳۱۷: ۶۸). سرانجام چهار سال پس از این واقعه، نصر در شهر سمرقند به سال ۲۷۹ق درگذشت و اسماعیل به امیری امارت سامانی رسید (طبری، ۱۳۶۹: ۶۶۵۰/۱۵؛ مسعودی، ۱۳۴۷: ۶۳۹/۲ و ۶۶۵ و اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲۰۹-۲۱۲).^۶ پس از این ماجرا، بخارا به قطب اصلی امارت سامانی بدل شد، اما سمرقند نیز همچنان به حیات سیاسی خود ادامه داد.

۶. پیشینه امیر اسحاق

ابویعقوب اسحاق بن احمد یکی از پسران احمد بن اسد سامانی بود؛ احمد، هفت پسر به نام های نصر، اسماعیل، یعقوب، یحیی، اسد، حمید و اسحاق داشت (ابن فندق، ۱۳۱۷: ۶۸؛ ابن الجوزی، ۱۴۱۲: ۳۳۱/۱۲ و ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۴۳۳۹/۱۰) که بزرگ ترین آنها نصر بود، اما ترتیب سنی باقی نامشخص است؛ حاکم نیشابوری، اسحاق را برادر بزرگ تر اسماعیل دانسته است (۱۳۷۵: ۱۰۹) که به نظر نگارندگان این مقاله صحیح نمی نماید و دلیل این مدعا، خشم گرفتن و ناسزا گفتن اسماعیل بر اسحاق پس از پیروزی بر برادر بزرگ (نصر) است؛ زمانی که اسماعیل در مقابل نصر خود را از اسب به زمین می اندازد، اما اسحق از اسب خویش فرو نمی آید (النرشخی، ۱۳۱۷: ۱۰۱).

اولین اشاره موجود بر اقدامات اسحاق را سمعانی آورده است که او از جانب پدر، صاحب دیوان مظالم بخارا بوده است (۱۴۰۸: ۲۰۱/۳)، اما ذهبی می‌گوید این سمت از جانب برادرش، اسماعیل، به اسحاق داده شده بود (۱۴۱۳: ۵۸/۲۳). باتوجه‌به قلمرو سیاسی سامانیان در عهد احمد، معلوم می‌شود که بخارا تحت نفوذ این امارت نبوده است و همان‌طور که گفته شد، در زمان نصر و با همت اسماعیل، این شهر فتح و در قلمرو سامانیان قرار می‌گیرد؛ پس سخن سمعانی چندان پذیرفته نیست، اما گفته ذهبی می‌تواند مورد تأیید و معتبر باشد.

دگر بار که نام اسحاق در تاریخ ذکر شده است، پس از صلح نصر و اسماعیل در اولین تقابل به سال ۲۷۳ ق است که اسحاق به‌واسطه این صلح از جانب برادر خود، نصر، خلعت دریافت می‌کند. بار دیگر اسحاق در دومین تقابل نصر و اسماعیل در ۲۷۵ ق نقش می‌یابد. در اولین رویارویی، کارزار برایش سخت می‌آید و به فرپ عقب‌نشینی می‌کند؛ پس از این، اسماعیل نبرد را از آن خود می‌کند و اسحاق را با لشکرش از فرپ باز می‌خواند و جنگ را تا پیروزی ادامه می‌دهند. در نهایت نیز پس از پیروزی، دو برادر، نصر را با احترام بدرقه کرده و به سمرقند بازمی‌گردانند (الرشخی، ۱۳۱۷: ۹۹-۱۰۱).

با استناد به مسکوکات، اسحاق در ۲۷۸ ق به امارت ایالت فرغانه رسید و به ضرب فلس‌هایی در اخسیکت به سال‌های ۲۷۸، ۲۸۴ و ۲۹۰ ق و اوش در ۲۸۴ ق اقدام کرد. این احتمال وجود دارد که پس از پیروزی اسماعیل بر نصر، چون برادر دیگر، اسد (۲۵۰-۲۷۰ ق در فرغانه) در آن جنگ جانب نصر را گرفت (همان: ۹۷ و ۹۹)، اسماعیل برای کیفرش، پسر او، احمد بن اسد (۲۷۰-۲۷۸ ق در فرغانه) را که امیر فرغانه بود، عزل ساخته و اسحاق را به پاس خدمت بر آنجا گمارده باشد. در ادامه باید گفت پس از درگذشت نصر، ممکن است امارت سمرقند نیز به اسحاق واگذار شده باشد؛ زیرا با نام او به سال ۲۸۱ ق در سمرقند سکه فلسی ضرب شده است. در آخر نیز می‌توان احتمال داد که در ۲۹۰/۲۹۴ ق، اسحاق امارت فرغانه را به فرزندش، محمد (به احتمال دوره اول ۲۹۰/۲۹۴-۲۹۵ ق در فرغانه؛ دوره دوم ۲۹۸-۳۰۱/۳۰۳ ق در فرغانه) واگذار کرده باشد؛ زیرا فلس‌هایی نیز از او به سال‌های ۲۹۴ و ۲۹۹ ق در اخسیکت ضرب شده است. (Добровольский, 1967: 88; Fedorov, 2004: 121; Album, 2011: 155-156).

اسحاق کماکان به امارت سمرقند مشغول بود تا برادرزاده‌اش، احمد، به دولت سامانی رسید. با به‌قدرت رسیدن احمد، عامل گرگان، بارس‌الکبیر سر به عصیان برداشت؛ پس احمد خواست برای سرکوب وی رهسپار شود. در همین زمان، ابراهیم بن زیدویه که از

مشاوران احمد بود، از او خواست تا قبل از هر اقدامی به سمرقند رود و عمویش، اسحاق را در بند کند تا از شورش احتمالی جلوگیری شود. احمد نیز اسحاق را دستگیر کرد و به بخارا فرستاد. در نهایت پس از سه سال، در ۲۹۸ق، اسحاق از بند رها شد و دوباره در سمرقند و فرغانه به امارت رسید (گردیزی، ۱۳۱۵: ۱۶-۱۷؛ ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱/۴۵۹۸ و ۴۶۴۴ و Ibn Zafir al-Azdi, 1991: 336).^۸

۷. هرج و مرج در قلمرو سامانیان

سال ۳۰۱ق را باید سال پرمخاطره‌ای برای سامانیان دانست؛ زیرا کشته شدن احمد بن اسماعیل در جمادی‌الآخر همین سال، سبب شد تا هرج و مرج فراوانی در قلمرو سامانیان پدیدار شود؛ در این زمان بر هر منطقه‌ای از سرزمین‌های ذی‌نفوذ سامانیان، فردی مهم و کلیدی به امارت مشغول بود که همین افراد در فقدان امیر اصلی امارت، سبب بی‌سامانی دولت سامانی شدند.

با رسیدن خیر کشته شدن احمد به بخارا، وزیر او، ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی به کمک بزرگان شهر فرزند هشت ساله او، نصر را به امیری برگزیدند؛ پس امیر جدید را بر دوش گرفتند و در شهر گرداندند تا مردم با او بیعت کنند (طبری، ۱۳۶۹: ۱۵/۶۷۸۰؛ قرطبی، ۱۳۶۹: ۱۶/۶۸۲۲ و اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲۱۱).^۹ بدین گونه بود که بخارا، هم‌پیمان نصر و ابادی حکومتش شد؛ از این رو در سمرقند، مردم با امیر شهر خود، اسحاق بیعت کردند؛ زیرا آنان نصر را در ذات خود کودک می‌دانستند، در حالی که اسحاق، بزرگ خاندان سامانیان، دارای سابقه سیاسی و درایت نظامی بود (طبری، ۱۳۶۹: ۱۵/۶۷۸۰؛ النرشخی، ۱۳۱۷: ۱۱۱-۱۱۲ و ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱/۴۶۶۱).^{۱۰} اسحاق با نفوذ فراوانی که در قلمرو سامانی داشت، طرفدارانی یافت و مترصد ارتباط با خلیفه بغداد، المقتدر بالله (۲۹۵-۳۲۰ق) شد.

امیر احمد در ۲۹۸ق، محمد بن علی صلوک (۲۹۸-۳۰۱ق) از جانب سامانیان، ۳۰۲ق از جانب عباسیان) را که امارت ری از قبیل سامانیان داشت، فرمان طبرستان داد. محمد با در اختیار گرفتن زمام طبرستان، مواجب سران آن دیار را قطع کرد و موجبات نارضایتی آنها را فراهم آورد. در این زمان، حسن بن علی علوی (۳۰۱-۳۰۴ق) ملقب به ناصر للحق (اطروش)، از این نارضایتی بهره جست و به تحریک آنان علیه محمد اقدام کرد. سرانجام در جمادی‌الآخر ۳۰۱ق، سراسر طبرستان تسلیم و محمد نیز به ری هزیمت شد. (حکیمیان، ۱۳۶۸: ۹۷).

پس از اینکه خبر کشته‌شدن امیر سامانی، احمد، به محمد صلوک رسید، او نیز نامه‌ای به خلیفه بغداد نگاشت و امارت شهر ری را خواست. خلیفه نیز با درخواست او موافقت و ری را بدو واگذار کرد (قرطبی، ۱۳۶۹: ۶۸۲۷/۱۶). در کنار متون تاریخی دینارهایی نیز به نام محمد بن علی، به همراه نام خلیفه و بدون آوردن نام امیر سامانی به دست آمده که در ۳۰۲ق در محمدیه (ری) ضرب شده است (Album, 2011: 159).

همان‌طور که گفته شد، سایر مناطق قلمرو سامانی، تحت امارت افرادی بانفوذ قرار داشت که مهم‌ترین این افراد منصور بن اسحاق (۲۹۸-۳۰۲ق) در نیشابور (هروی، ۱۳۸۰: ۲۵۴)، احمد بن سهل مروزی (۳۰۱-۳۰۷ق) در طخارستان، حسین بن علی مروودی در هرات، محمد بن اسحاق در فرغانه، مظفر بن محتاج/محمد بن مظفر در چغانیان، حسین بن مت در اسپبجاب و عراق بن منصور (۲۸۰-۳۰۵ق) در خوارزم بودند (هروی، ۱۳۸۰: ۲۵۴، ۲۵۹ و ۲۸۴ و Album, 2011: 153, 156-157)؛ از این‌رو، کرمان و سیستان از تحت سلطه سامانیان بیرون آمدند و عامل خلیفه عباسی در آنها استوار شد (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۳۰۲-۳۰۵؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۴۶۶۱/۱۱-۴۶۶۲ و ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۶/۳). در آخر جبهه‌ای دو قطبی بر سر امارت‌یابی شکل گرفت؛ اسحاق، سرزمین‌های سمرقند، فرغانه، اسپبجاب، هرات و نیشابور را با خود هم‌پیمان ساخت و نصر نیز سرزمین‌های بخارا، طخارستان، خوارزم، و چغانیان را به بیعت خود درآورد.

در همین زمان هریک از مدعیان امارت، اسحاق و نصر، نامه‌هایی را به دربار خلافت فرستادند و خواستار مشروعیت امارت خود شدند. اسحاق نامه خویش را به دست عمران مرزبانی گسیل داشت و نصر نامه خود را به حماد بن احمد تحویل داد تا بدین واسطه از رساندن عین نامه به دست خلیفه وقت اطمینان یابد (طبری، ۱۳۶۹: ۲۷۸۰/۱۵؛ قرطبی، ۱۳۶۹: ۶۸۲۲/۱۶ و Ibn Zafir al-Azdi, 1991: 343).

۸. نزاع قدرت و سرانجام آن بر تختگاه امارت سامانی (بازسازی وقایع همراه با داده‌های سکه‌شناختی)

در آغاز هدف از ضرب سکه، تسهیل مبادلات و تجارت بود، اما پس از مدت کوتاهی سکه به نشانی از قومیت، حاکمیت، استقلال و ... بدل شد؛ یعنی به محض آنکه جمعیتی نسبتاً متشکل، اندک قدرتی توأم با استقلال به دست می‌آوردند، برای اظهار وجود و نشان دادن اقتدار خویش به ضرب سکه مبادرت می‌کردند (قهرمانی، ۱۳۴۹: ۲۱-۲۲). امارت

سامانی و سایر امارت‌های اسلامی معاصرش نیز از این قاعده خارج نبوده‌اند، اما ناگفته نماند که در آن دوره، اجازه خلیفه بغداد برای ضرب مسکوکات ضروری بوده است. همان‌طور که گفته شد، هریک از مدعیان امارت، نامه‌هایی به خلیفه دادند و مشروعیت امارت خود را خواستار شدند؛ هرچند که خلیفه بغداد می‌توانست به هر دو نظری مثبت و دوجانبه داشته باشد، اما به احتمال زیاد، ابتدا نظرش بر اسحاق بوده و حاکمیت وی را تایید کرده است؛ زیرا باتوجه‌به متون تاریخی در اول محرم ۳۰۲ ق، خبر رسید که نصر بر اسحاق فائق آمده و او را اسیر کرده است، پس آنگاه خلیفه برای نصر خلعت و لواء فرستاد (الهمذانی، ۱۳۷۷: ۱۴؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۵۰/۳؛ الذهبی، ۱۴۱۳: ۱۴/۲۳ و ابن تغری‌بردی، ۱۳۸۳: ۱۸۴/۳). شاهد دیگر آنکه اسحاق در نیمه دوم سال ۳۰۱ ق برای ضرب انواع سکه در سمرقند اقدام کرده و پسرش منصور که امارت نیشابور را داشت، به حمایت از پدر، دینارهایی را در نیشابور به‌ضرب‌رسانده است (Album, 2011: 153)، اما نصر تنها زمانی توانست سکه ضرب کند که اسحاق و لشکریانش را در اواخر سال ۳۰۱ ق شکست داد و سمرقند را گشود؛ در واقع یگانه مسکوکاتی که نصر در آن مقطع کاملاً مستقل ضرب کرد، همین سکه‌های مورد‌بحث مقاله است.

اندکی پس از تثبیت قدرت در سمرقند، سمرقندیان بر امیر مشروع خود، اسحاق جمع آمدند، سایر طرفداران وی نیز از نقاط نزدیک بدو پیوستند و سپاهی گران را گرد آوردند. اسحاق صاحب شرطه بخارا، عوض بن محمد الهلقامی را در سمرقند بر خود خلیفه ساخت (النسفی، ۱۳۷۸: ۶۳۰) و فرماندهی لشکر را به‌فرزند خود، الیاس وانهاد. لشکر سمرقند به‌اتفاق اسحاق در نیمه دوم شعبان سال ۳۰۱ ق به‌سوی بخارا روان گردید. بخاریان نیز لشکری مهیا کرده و آن را به‌حمویه‌بن‌علی سپردند. تلاقی فریقین در نزدیکی بخارا رخ نمود و جنگی سخت در رمضان درگرفت؛ لشکر اسحاق تاب مقاومت نیاورده، منهزم گشت و به‌سرعت سوی سمرقند عقب نشستند.

در ادامه این واقع، حمویه لشکرش را سوی سمرقند به‌حرکت درآورد و اسحاق نیز سپاهی دگر آراست، نبردی تازه میانشان درگرفت. این بار نیز لشکر بخارا بر توده سمرقندیان ظفر یافت؛ سمرقند را به‌تغلب گشوده گشت و کشتار بزرگی انجام شد. اسحاق روی نهانید و پنهان گشت و حمویه در پی یافتن او؛ الیاس، فرزند اسحاق نیز به‌فرغانه گریخت و در آن مقیم گردید. سرانجام اسحاق از نهانگاه خویش به‌تنگ آمد، از حمویه امان خواست؛ حمویه نیز او را زنه‌ار داده، دستگیر به‌بخارا گسیل داشت. با رسیدن اسحاق به

بخارا، او را در قهندز محبوس ساختند، تا به ماه صفر سال ۳۰۲ ق مرگ را به‌آغوش کشید (طبری، ۱۳۶۹: ۶۷۸۱/۱۵؛ النرشخی، ۱۳۱۷: ۱۱۲ و گردیزی، ۱۳۱۵: ۱۹).^{۱۱}

در ادامه گفته بالا، باید گفت نخستین سکه‌هایی که نام امیرنصر را بر خود دارد، درهم‌ها و دینارهایی است که در واپسین روزهای سال ۳۰۱ ق پس از گشایش سمرقند، در آن شهر ضرب شد، اما چه کسی و برای چه منظوری این سکه‌ها را ضرب کرد؟ برای پاسخ به این پرسش یک احتمال ضعیف و دو احتمال قوی وجود دارد؛ اولین احتمال می‌تواند نیاز به مسکوکات در چرخه اقتصادی شهر باشد؛ یعنی ضراب‌خانه سمرقند نیز در آن سال مانند سایر شهرها در سایر دوره‌ها، ضراب‌خانه‌ای فعال بوده تا مانند سابق نیاز اقتصادی شهر را برآورده کند، اما این احتمال چندان درست نمی‌نماید؛ چون به اندازه کافی سکه‌های جایگزین و مبالغ مالی در شهر موجود بوده است. دومین احتمال در ارتباط با فتح سمرقند مطرح می‌شود؛ یعنی پس از آنکه لشکر حمویه بن علی سمرقند را گشود، امیر بخارا (نصر) با ضرب سکه، قدرت‌یافتن خویش را در سمرقند به مردمان این شهر نشان داد و حجت را بر ایشان تمام کرد؛ چنین احتمالی نیز می‌تواند مهم تلقی شود، اما احتمال سوم، ضرب این مسکوکات به دست حاکم جدیدی است که از سوی دولت بخارا، بر شهر تسخیرشده سمرقند گمارده‌اند، تا با این اقدام تثبیت حکومت نصر را اعلام کند؛ به نظر نگارندگان، این عقیده می‌تواند احتمال قریب‌به‌یقین باشد. تاریخ طبری نام و نسب کارگزار تازه سمرقند را «پسری از عمرو بن نصر بن احمد» دانسته است (طبری، ۱۳۶۹: ۶۷۸۱/۱۵)، اما در تاریخ حلب نام وی «عمر بن نصر بن محمد بن اسماعیل» ثبت شده است (العظیمی‌الحلبی، ۱۴۰۴: ۲۷۹).

۹. نتیجه

با کشته شدن احمد بن اسماعیل، دو قطب متقابل برای تصاحب قدرت در امارت سامانی پدیدار شد؛ یکی قطب بخارا به امارت نصر، فرزند خردسال احمد و دیگری قطب سمرقند به امارت اسحاق، بزرگ خاندان سامانیان؛ این دو نیز برای تصاحب کامل قلمرو سامانی با یکدیگر به جنگ پرداختند که سرانجام در این جنگ، لشکریان سمرقندی شکست خوردند و اسحاق دستگیر شد و در بخارا محبوس شد. نصر نیز بر تمامی اراضی امارت سامانی امیر شد.

متأسفانه اطلاعات متون تاریخی در این باره متفاوت و پراکنده است؛ از این رو، پیداشدن و معرفی سکه‌هایی شاخص، آن هم متعلق به آن زمان، توانست از مجهولات بکاهد و دید

منسجم‌تری در اختیار پژوهشگران قرار دهد. این دو سکه، نماینده دینارها و درهم‌هایی از نصر بن احمد سامانی‌اند که در قطب مخالف خود، یعنی سمرقند در ۳۰۱ق به ضرب رسانده است؛ در واقع غیر این دو سکه، سکه دیگری در این سال با نام امیر نو (نصر) به صورت مستقل در کل قلمرو سامانی ضرب نشده یا تا امروز کشف نشده است.

در دنیای گذشته یکی از اهداف ضرب سکه که کمی بعدتر به مهم‌ترین هدف آن تبدیل شد، نمایش اقتدار و تثبیت قدرت صاحب سکه بوده است؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که فاتح سمرقند، حمویه بن علی یا کارگزار نوین سمرقند، عمر بن نصر بن محمد بن اسماعیل، مسکوکاتی برای نشان دادن امارت نصر بر تمامی اراضی سامانی، به‌ویژه سمرقند به ضرب رسانده‌اند.

اما گره دیگری که به واسطه این سکه‌ها گشوده شد، مسئله مشروعیت یافتن طرفین از جانب دستگاه خلافت عباسی بود؛ هرچند که خلیفه بغداد می‌توانست نظر مثبت و دو جانبه‌ای به هریک از این مدعیان داشته باشد، اما احتمال قریب‌به‌یقین این است که خلیفه در ابتدا اسحاق را ارجح دانسته و حاکمیت وی را تأیید کرده باشد؛ زیرا اسحاق در نیمه دوم سال ۳۰۱ق، در مهم‌ترین شهرهای ذی‌نفوذش (سمرقند و نیشابور) به ضرب انواع سکه، به نام خود و خلیفه وقت، المقتدر بالله اقدام کرد، اما بدان تاریخ در بخارا سکه‌ای به نام نصر ضرب نمی‌شد و پس از شکست اسحاق در اواخر ۳۰۱ق بود که در سمرقند، دینارها و درهم‌هایی به نام او ضرب شد.

پی‌نوشت

۱. و نیز: ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۶۸؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۳۸۶؛ السمعانی، ۱۴۰۸: ۲۰۱/۳؛ ابن‌الجوزی، ۱۴۱۲: ۱۲۶/۱۰، ۳۳۱/۱۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۴۳۳۸/۱۰؛ Ibn Zafir al-Azdi, 1991: 334؛ منهاج‌سراج‌جوزجانی، ۱۳۴۲: ۲۰۲/۱-۲۰۳؛ النویری، ۱۴۲۴: ۲۰۰/۲۵؛ ابوالفداء، بی‌تا: ۵۰/۲؛ مستوفی‌قزوینی، ۱۳۳۹: ۳۷۷؛ مستوفی‌قزوینی، ۱۳۸۷: ۴۶/۴-۴۷؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۰/۳؛ القلقشندی، بی‌تا: ۲۵۹/۱؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶: ۳۰۹/۱؛ ابن‌تغری‌بردی، ۱۳۸۳: ۸۳/۳-۸۴؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۱۳/۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۳/۲؛ الحسینی‌قزوینی، ۱۳۱۴: ۸۴؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۹۸؛ مجد‌الحسینی، ۱۳۴۲: ۲۱۴ و حاجی‌خلیفه، ۱۳۶۲: ۶۲.

۲. و نیز: ابن‌الجوزی، ۱۴۱۲: ۳۳۱/۱۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۴۳۳۸/۱۰؛ Ibn Zafir al-Azdi, 1991: 334؛ منهاج‌سراج‌جوزجانی، ۱۳۴۲: ۲۰۳/۱؛ النویری، ۱۴۲۴: ۲۰۰/۲۵-۲۰۱؛ ابوالفداء، بی‌تا: ۵۰/۲؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۰/۳؛ القلقشندی، بی‌تا: ۲۶۰/۱؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶: ۳۰۹/۱؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۱۳/۶-۲۸۱۴؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۳/۲-۳۵۴؛ مجد‌الحسینی، ۱۳۴۲: ۲۱۴.

۳. و نیز: مسکویه‌الرازی، ۱۳۷۶: ۴۴۰/۴؛ گردیزی، ۱۳۱۵: ۱۴؛ تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۲۲۸؛ مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۳۸۶-۳۸۷؛ ابن‌الجوزی، ۱۴۱۲: ۳۳۱/۱۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۴۳۳۹/۱۰؛ Ibn Zafir al-Azdi, 1991: 334؛ منهاج‌سراج‌جوزجانی، ۱۳۴۲: ۲۰۴/۱؛ النویری، ۱۴۲۴: ۲۵-۲۰۰/۲۰؛ ابوالفداء، بی‌تا: ۵۰/۲؛ الذهبی، ۱۴۱۲: ۶/۲۰؛ مستوفی‌قزوینی، ۱۳۳۹: ۳۷۷؛ مستوفی‌قزوینی، ۱۳۸۷: ۴۷/۴؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۰/۳-۵۵۱؛ القلقشندی، بی‌تا: ۲۶۰/۱؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶: ۳۸۴-۳۸۳/۱؛ ابن‌تغری‌بردی، ۱۳۸۳: ۸۴/۳؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۱۴/۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۴/۲؛ الحسینی‌القزوینی، ۱۳۱۴: ۸۴ و مجدلی‌الحسینی، ۱۳۴۲: ۲۱۴.
۴. و نیز: مستوفی‌قزوینی، ۱۳۸۷: ۴۷/۴؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۱/۳؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۱۴/۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۴/۲؛ غفاری، ۱۴۰۴: ۹۶ و مجدلی‌الحسینی، ۱۳۴۲: ۲۱۴.
۵. و نیز: ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۴۳۴۰/۱۰-۴۳۴۱؛ Ibn Zafir al-Azdi, 1991: 334؛ منهاج‌سراج‌جوزجانی، ۱۳۴۲: ۲۰۵/۱؛ النویری، ۱۴۲۴: ۲۵-۲۰۱/۲۵؛ ابوالفداء، بی‌تا: ۵۰/۲؛ مستوفی‌قزوینی، ۱۳۳۹: ۳۷۷؛ مستوفی‌قزوینی، ۱۳۸۷: ۴۸/۴-۴۹؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۱/۳؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۱۴/۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۴/۲؛ غفاری، ۱۴۰۴: ۹۶؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۹۸ و مجدلی‌الحسینی، ۱۳۴۲: ۲۱۴.
۶. و نیز: النرشخی، ۱۳۱۷: ۱۰۱-۱۰۲؛ مسکویه‌الرازی، ۱۳۷۶: ۴۹۳/۴؛ ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۶۸؛ تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۲۵۷؛ مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۳۸۶-۳۸۷؛ السمعانی، ۱۴۰۸: ۱۴۰۸/۳؛ ابن‌الجوزی، ۱۴۱۲: ۳۳۱/۱۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۴۴۹۹/۱۰؛ Ibn Zafir al-Azdi, 1991: 334؛ منهاج‌سراج‌جوزجانی، ۱۳۴۲: ۲۰۴/۱-۲۰۵؛ النویری، ۱۴۲۴: ۲۵-۲۰۲/۲۵؛ ابوالفداء، بی‌تا: ۵۶/۲؛ الذهبی، ۱۴۱۲: ۲۰۴/۲۰-۴۸۲؛ مستوفی‌قزوینی، ۱۳۳۹: ۳۷۷؛ مستوفی‌قزوینی، ۱۳۸۷: ۴۹/۴؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۱/۳؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶: ۳۹۵/۱؛ معین‌الفقراء، ۱۳۳۹: ۲۶؛ ابن‌تغری‌بردی، ۱۳۸۳: ۸۳/۳؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۱۴/۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۴/۲؛ الحسینی‌القزوینی، ۱۳۱۴: ۸۴؛ غفاری، ۱۴۰۴: ۹۶-۹۷؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۹۸؛ مجدلی‌الحسینی، ۱۳۴۲: ۲۱۴ و هدایت، ۱۳۷۳: ۶۹.
۷. و نیز: النویری، ۱۴۲۴: ۲۵-۲۰۱/۲۵؛ ابوالفداء، بی‌تا: ۵۰/۲؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۰/۳؛ القلقشندی، بی‌تا: ۲۶۰/۱؛ ابن‌تغری‌بردی، ۱۳۸۳: ۸۴/۳؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۱۴/۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۴/۲ و مجدلی‌الحسینی، ۱۳۴۲: ۲۱۴.
۸. و نیز: النویری، ۱۴۲۴: ۲۵-۲۰۴/۲۵؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۵-۵۵۴/۳ و میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۲۳/۶-۲۸۲۵.
۹. و نیز: النرشخی، ۱۳۱۷: ۱۱۱؛ مسکویه‌الرازی، ۱۳۷۷: ۸۷/۵؛ ناطق‌بالحق، ۱۳۸۷: ۵۹؛ بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۲۷؛ گردیزی، ۱۳۱۵: ۱۸؛ ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۶۹؛ تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۳۰۱-۳۰۲؛ الهمدانی، ۱۳۷۷: ۱۴؛ العظیمی‌الحلبی، ۱۴۰۴: ۲۷۹؛ مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۳۸۷؛ السمعانی، ۱۴۰۸: ۱۴۰۸/۳-۲۰۲؛ ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۲۷۱/۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۲: ۴۶۶۰/۱۱؛ Ibn Zafir al-Azdi, 1991: 338-339؛ منهاج‌سراج‌جوزجانی، ۱۳۴۲: ۲۹۷/۱؛ البناکتی، ۱۳۴۸: ۲۱۸؛ النویری، ۱۴۲۴: ۲۰۶/۲۵؛ ابوالفداء، بی‌تا: ۶۷/۲؛ الذهبی، ۱۴۱۳: ۵۱، ۱۰/۲۳؛ مستوفی‌قزوینی، ۱۳۳۹: ۳۷۹؛ مستوفی‌قزوینی، ۱۳۸۷: ۵۷-۵۵/۴؛ ابن‌الوردی، ۱۴۱۷: ۲۵۳/۱؛ الصفدی، ۱۴۲۰: ۱۵۶/۶؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۵/۳؛ القلقشندی، بی‌تا: ۲۸۱/۱؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۸۶: ۴۶۰، ۴۴۶/۲؛ معین‌الفقراء، ۱۳۳۹: ۲۶؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۲۵/۶؛ العیون

و الحدائق فی اخبار الحقائق، ۱۳۹۱: ۱، ۲۵۵/۴؛ خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۱۲؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۶/۲؛
الحسینی القزوی، ۱۳۱۴: ۸۵؛ غفاری، ۱۴۰۴: ۹۹؛ غفاری، ۱۳۴۳: ۹۹؛ مجدی الحسینی، ۱۳۴۲: ۲۱۵؛
حاجی خلیفه، ۱۳۸۴: ۷۳؛ ابن العماد الحنبلی، ۱۴۱۰: ۱۰/۴ و هدایت، ۱۳۷۳: ۷۳.
۱۰. و نیز: Ibn Zafir al-Azdi, 1991: 342؛ منهج سراج جوزجانی، ۱۳۴۲: ۲۰۸/۱؛ النوبری، ۱۴۲۴:
۲۰۷/۲۵؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۶/۳؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳۵۶/۲-۳۵۷؛ مجدی الحسینی، ۱۳۴۲: ۲۱۵.
۱۱. و نیز: العظیمی الحلبي، ۱۴۰۴: ۲۷۹؛ السمعانی، ۱۴۰۸: ۲۰/۳؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۵۰/۱۳؛
ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۱۱/۴۶۶۳-۴۶۶۲؛ Ibn Zafir al-Azdi, 1991: 343؛ منهج سراج جوزجانی، ۱۳۴۲:
۲۰۸/۱؛ النوبری، ۱۴۲۴: ۲۰۷/۲۵؛ الذهبي، ۱۴۱۳: ۵۸، ۱۴/۲۳؛ ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۵۵۶/۳؛ معین الفقراء،
۱۳۳۹: ۲۶؛ ابن تغری بردی، ۱۳۸۳: ۱۸۴/۳؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۲۸۲۶/۶-۲۸۲۷؛ خواندمیر، ۱۳۸۰:
۳۵۷/۲ و مجدی الحسینی، ۱۳۴۲: ۲۱۵.

سیاسگزاری

در پایان نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از سرکار خانم اکرم حسینی، عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه امام رضا^(ع) مشهد و جناب آقای سیدعلی سیدموسوی، دانشجوی کارشناسی ارشد گروه باستان‌شناسی دانشگاه نیشابور، به جهت کمک‌های فراوانشان سپاسگزاری کنند.

منابع

ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی، تاریخ کامل، ترجمه حمیدرضا آژیر، جلد ۱۰ و ۱۱، طهران، اساطیر، ۱۳۸۲.
ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، به کوشش محمد رضائی،
جلد ۱، طهران، کلاله خاور، ۱۳۲۰.
ابن تغری بردی، جمال‌الدین یوسف، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، تصحیح احمد زکی العدوی،
جلد ۳، قاهره، المؤسسة المصرية العامة، ۱۳۸۳ق.
ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، تصحیح نعیم زرزور، تحقیق محمد
عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، جلد ۱۰، ۱۲ و ۱۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.
ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه عبدالمحمد آیتی، جلد ۳، چاپ سوم،
طهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
ابن العماد الحنبلی، شهاب‌الدین عبدالحی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، تصحیح عبدالقادر الارناووط
و محمود الارناووط، جلد ۴، دمشق و بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۱۰ق.
ابن فندق، ابوالحسن علی، تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیار، طهران، دانش، ۱۳۱۷.
ابن‌الوردی، زین‌الدین عمر، تاریخ ابن‌الوردی (تتمة المختصر فی اخبار البشر)، جلد ۱، بیروت، دارالکتب
العلمیه، ۱۴۱۷ق.
ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، المختصر فی اخبار البشر، جلد ۲، قاهره، مطبعة الحسينية المصرية، بی‌تا.

- اصفهانی، ابوعبدالله حمزه، *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک و الارض و الانبیاء)*، ترجمه جعفر شعار، طهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- البناکتی، فخرالدین داود، *روضه الاولى الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب (تاریخ بناکتی)*، تصحیح جعفر شعار، طهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
- بیهقی، ابوالفضل محمد، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی‌اکبر فیاض، به کوشش محمدجعفر یاحقی، چاپ چهارم، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۳.
- تاریخ سیستان*، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد رضانی، طهران، کلاله خاور، ۱۳۱۴.
- حاجی‌خلیفه، مصطفی، *ترجمه تقویم التواریخ*، تصحیح میرهاشم محدث، چاپ دوم، طهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۴.
- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد، *تاریخ نیشابور*، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، طهران، آگه، ۱۳۷۵.
- الحسینی‌القرزونی، یحیی بن عبداللطیف، *لب التواریخ*، تصحیح سیدجلال‌الدین طهرانی، طهران، کلاله خاور، ۱۳۱۴.
- حکیمیان، ابوالفتح، *علویان طبرستان*، چاپ دوم، طهران، الهام، ۱۳۶۸.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، *مآثر الملوک به ضمیمه خلاصه الاخبار و قانون همایونی*، تصحیح میرهاشم محدث، طهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۲.
- _____ *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، با مقدمه جلال‌الدین همایی، تصحیح محمد دبیرسیاقی، جلد ۲، چاپ چهارم، طهران، اساطیر، ۱۳۸۰.
- الذهبی، شمس‌الدین محمد، *تاریخ اسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*، تصحیح عمر عبدالسلام تدمری، جلد ۲۰ و ۲۳، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۲-۱۴۱۳ ق.
- رضایی‌باغ‌بیدی، حسن، *سکه‌های ایران در دوره اسلامی از آغاز تا برآمدن سلجوقیان*، طهران، سمت، ۱۳۹۳.
- زامبور، ادوارد فون، *معجم الانساب و الاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی*، ترجمه زکی محمدحسن‌بک و همکاران، بیروت، دارالرائد العربی، ۱۴۰۰ ق.
- السمعانی، ابی‌سعد عبدالکریم، *الانساب*، تصحیح عبدالله عمر البارودی، جلد ۳، بیروت، دارالجنان، ۱۴۰۸ ق.
- الصفدی، صلاح‌الدین خلیل، *الوافی بالوفیات*، تصحیح احمد الارناووط و تزکی مصطفی، جلد ۶، بیروت، دار احیا التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- طبری، ابوجعفر محمد، *تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۱۵، چاپ سوم، طهران، اساطیر، ۱۳۶۹.
- العظیمی‌الحلبی، ابوعبدالله محمد، *تاریخ حلب*، تصحیح ابراهیم زعرور، دمشق، بی‌نا، ۱۴۰۴ ق.
- علاء‌الدینی، بهرام، *سکه‌های ایران از طاهریان تا خوارزمشاهیان*، طهران، فرهنگسرای میردشتی، ۱۳۹۴.
- العیون و الحدائق فی اخبار الحقائق*، تصحیح عمر سعیدی، جلد ۱/۴، دمشق، المعهد الفرنسي بدمشق للدراسات العربیه، ۱۳۹۱ ق.
- غفاری، احمد بن محمد، *تاریخ نگارستان*، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، طهران، حافظ، ۱۴۰۴ ق.

- _____ تاریخ جهان آرا، تصحیح حسن نراقی، طهران، حافظ، ۱۳۴۳.
- فصیح‌خوافی، احمد بن محمد، مجمل فصیحی، تصحیح سیدمحسن ناجی نصرآبادی، جلد ۱ و ۲، طهران، اساطیر، ۱۳۸۶.
- قرطبی، عریب بن سعد، دنباله تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۱۶، چاپ سوم، طهران، اساطیر، ۱۳۶۹.
- القلقشندی، ابی‌العباس احمد، مآثر الانافة فی معالم الخلافة، تصحیح عبدالستار احمد فراج، جلد ۱، بیروت، عام الکتب، بی تا.
- قوچانی، عبدالله، گنجینه سکه‌های نیشابور مکشوفه در شهر ری، طهران، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، ۱۳۸۳.
- قهرمانی، ابوالفضل، «سکه، نشان قومیت و آزادی (۱)»، هنر و مردم، دوره ۸-۹، ش ۹۲، ۲۱-۳۵، ۱۳۴۹.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی، زین الاخبار (تاریخ گردیزی)، تصحیح محمد قزوینی، طهران، کتابخانه ادب، ۱۳۱۵.
- _____ تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، تصحیح عبدالحی حبیبی، طهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- مجدی‌الحسینی، مجدالدین محمد، زینت المجالس، تصحیح احمد احمدی، طهران، سنایی، ۱۳۴۲.
- مجملة التواریخ و القصص، تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد رضانی، طهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸.
- مستوفی قزوینی، حمدالله، تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، طهران، امیرکبیر، ۱۳۳۹.
- _____ ظفرنامه (قسم احکامیه)، تصحیح روح‌انگیز کراچی، زیر نظر مهدی مدائنی، جلد ۴، طهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۷.
- مسعودی، ابوالحسن علی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۲، طهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- مسکویه‌الرازی، ابوعلی احمد، تجارب الامم و تعاقب الهمم، تصحیح ابوالقاسم امامی، جلد ۴ و ۵، طهران، سروش، ۱۳۷۶-۱۳۷۷.
- معین‌الفراء، احمد بن محمود، تاریخ ملازده (مزارات بخارا)، تصحیح احمد گلچین‌معانی، طهران، ابن سینا، ۱۳۳۹.
- منهاج‌سراج جوزجانی، منهاج‌الدین عثمان، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، جلد ۱، چاپ دوم، کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۲.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه، روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوك و الخلفاء، تصحیح جمشید کیانفر، جلد ۶، طهران، اساطیر، ۱۳۸۰.
- ناطق‌بالحق، ابوطالب یحیی، الافادة فی تاریخ الائمة السادة، تصحیح محمدکاظم رحمتی، طهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۷.
- النرشخی، ابوبکر محمد، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد، تلخیص محمد بن زفر، تصحیح محمدتقی مدرس‌رضوی، طهران، سنایی، ۱۳۱۷.
- النسفی، نجم‌الدین عمر، القند فی ذکر علماء سمرقند، تصحیح یوسف الهادی، طهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۸.

النویری، شهاب‌الدین احمد، *نهاية الارب في فنون الادب*، تصحيح عبدالمجيد ترحيني، جلد ۲۵، بيروت، دارالكتب علميه، ۱۴۲۴ق.

هدایت، رضاقلی‌خان، *فهرس التواريخ*، تصحيح عبدالحسين نوایی و میرهاشم محدث، طهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.

هروی، جواد، *تاریخ سامانیان (عصر طلایی ایران بعد از اسلام)*، طهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
الهمذانی، ابوالحسن محمد، *تکملة تاریخ الطبری*، تصحيح البرت یوسف کنعان، بيروت، الکاٹولیکیه، ۱۳۷۷.
هینتس، والتر، *اوزان و مقیاس‌ها در فرهنگ اسلامی*، ترجمه غلامرضا وهرام، طهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۸.

Album, S., *Checklist of Islamic Coins*, Third Edition, Santa Rosa, Stephen Album Rare Coins, 2011.

Bernardi, G., *Arabic Gold Coins*, Cropous I, Stockholm, EUT, 2010.

Fedorov, M., "Farghana under the Samanids (According to the Data of Numismatics)", *Iran*, vol. 42, pp. 119-129, 2004.

Ibn Zafir al-Azdi, Abu al-Hasan Ali, "Akhbar al-Duwal al-Islamiyya", *The Political History of the Samanid State*, By W. L. Treadwell, (Ph. D. diss., University of Oxford), pp. 333-352, 1991.

Morton & Eden LTD, *Important Coins of the Islamic World*, Catalogue no. 63, London, Morton & Eden LTD, 22 April 2013.

Shams Eshragh, A., *Silver Coinage of the Caliphs*, Second Edition, London, Spink & Son LTD, 2010.

Добровольский, И. Г., "Фельсы саманида Асада ибн Ахмада", *Труды Государственного Эрмитажа*, том IX: Нумизматика 3, Ленинград, pp.87-88, 1967.

<http://db.stevealbum.com/php/rarity.php>.